

Conceptual Challenge of Public Order in Iran's Criminal Law; Strategies and Effects

Seyed Doraid Mousavi Mojab

Assistant Professor, Faculty of Law, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran.
d.mojab@modares.ac.ir

Abstract

Public order is a fundamental, current and challengeable concept in criminal law. It's widely used in procedural and substantive criminal law of Iran, but its' concept is not clear. Criminalization in field of disorder, Failure to specify the conditions for its occurrence in Act and lack of objective criteria and use of personal criteria, are considered as serious threat against rights and freedoms of citizens and they affect the *principle of Transparency and Legality of Crime and Punishment* in an undesirable way. This research, in a descriptive-analytical way, explores the legal and judicial Challenges of public order in Iran's criminal law with regard to strategies and effects, using library resources. It is attempted to investigate and criticize the legislator's approach in this regard.

Keywords:Public Order, Public Morality, the Principle of Transparency, Legality

چالش مفهومی نظم عمومی در حقوق کیفری ایران؛ راهبردها و پیامدها

سید ذرید موسوی مجاب

استادیار، دانشکده حقوق، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران. d.mojab@modares.ac.ir

چکیده

اصطلاح نظم عمومی، با وجود کثرت استعمال در حقوق کیفری شکلی و ماهوی ایران، از حیث مفهوم، دامنه شمول، سنجه‌های تشخیص و شرایط تحقق معنی، به درستی تبیین نشده است. این مسأله، زمینه ایراد خدشه به اصل حاکمیت قانونی و اصل شفافیت قانونی، استفسارپذیری مفهوم نظم عمومی و تضییع حقوق برخی متهمان در دادرسی‌های کیفری را فراهم کرده است. نزدیکی مفهوم نظم عمومی با مفاهیمی همچون اخلاق حسنه و امنیت عمومی، سبب تداخل مفاهیم مشابه با یکدیگر شده، تا جایی که با وجود برداشت‌های کلی و معمول، امکان ارائه یک تعریف حقوقی دقیق و مبتنی بر یک مبنای مشخص، دشوار به نظر می‌رسد. پژوهش حاضر با روش توصیفی - تحلیلی و در عین حال تطبیقی تلاش دارد مفهوم نظم عمومی در حقوق کیفری و چالش‌های قانونی و قضایی موجود در این زمینه را تبیین، و راهبردهایی به منظور برون‌رفت از آنها ارائه کند.

کلیدواژه‌ها: نظم عمومی، اخلاق حسنه، شفافیت قانونی، حقوق متهمان.

۱. مقدمه

در علم حقوق، گاه با اصطلاحات و تعابیری روبرو می‌شویم که به‌رغم نقش و کاربرد بسیار مهمی که دارند، با نوعی ابهام موضوعی مواجه‌اند و «نظم عمومی»^۱ یکی از آنهاست. این اصطلاح، نه تنها در بسیاری از قوانین موضوعه کشورهای و از جمله ایران تعریف نشده است، بلکه حقوق‌دانان را نیز در ارائه تعریفی جامع و روشن از آن به زحمت انداخته و موفقیت این دسته، فقط به ارائه تعریفی کلی محدود شده است (صادقی، ۱۳۸۴، ص ۹۰).

بهره‌گیری از مفاهیم انتزاعی و تفسیرپذیری همچون نظم عمومی در قوانین کیفری، مانع تحقق اصل حاکمیت قانون، مغایر اصل ضرورت کیفی بودن قانون و موجب نابسامانی در نظام حقوقی ایران شده است. با کمی بررسی و تدقیق می‌توان گفت بهره‌گیری از چنین مفاهیمی، از شاخصه‌های «حقوق کیفری سیاسی»^۲ است (Roach & Thomanek, ۱۹۸۵, P.۱۶۸). زیرا موجب تفاسیر مختلف از سوی مقام‌های قضایی می‌شود. استعمال گسترده و اژگان انتزاعی نظیر نظم عمومی، امنیت ملی، امنیت عمومی، اخلاق حسنه^۳، منافع عمومی^۴، مصالح عمومی^۵، آسایش عمومی^۶، مصلحت^۷، صلح و آرامش^۸، اخلاق عمومی^۹ و تفوق بی‌قید و شرط مفاهیم مذکور در هنگام تقابل با مفاهیم امنیت فردی و حقوق و آزادی‌های شهروندان، نظام حقوقی را با چالش مواجه می‌سازد.

اصطلاح نظم عمومی در عرصه حقوق داخلی و حقوق بین‌المللی، کاربرد فراوانی دارد. اساساً در قلمرو حقوق، نظم عمومی ارتباط مستقیمی با منافع و مصالح جامعه یافته است. همچنین مفهوم نظم عمومی، پیوند عمیقی با ایدئولوژی حاکم، خط‌مشی سیاسی و ملاحظات اجتماعی، اقتصادی و اخلاقی هر جامعه داشته و در نتیجه، دارای معنا و قلمرو بسیار وسیع و متغیری است.

واقعیت آن است که نظم عمومی در حقوق کیفری با پیشرفت نظام‌های حقوقی، به تدریج نسبت به گذشته، حدود و ثغور روشن‌تری یافته است، تا جایی که در برخی کشورها، اختصاصاً قوانینی راجع به نظم عمومی وضع شده است. همچنین اندیشمندان حقوقی با بررسی مبانی نظم عمومی، تقسیمات گوناگونی برای آن مطرح کرده‌اند و نظم قانونی، نظم قراردادی، نظم طبیعی، نظم عرفی و دیگر موارد را از یکدیگر جدا ساخته و به گونه مستقلی به شرح و بسط آنها پرداخته‌اند و آثار و نتایج هر یک را بررسی نموده‌اند. تحلیل مصادیق نظم عمومی در عرصه‌های مختلف اقتصادی، اداری و غیره نیز در نوشته‌های مرتبط با این مفهوم، مشهود است.

۱. Public Order/L ' order Public
۲. Political criminal law
۳. Good Morals/ Public Morality

۴. نک. اصل چهل قانون اساسی و ماده ۱ آیین‌نامه طرز نگهداری اسناد سرّی و محرمانه دولتی.

۵. نک. ماده ۲۰ قانون کیفر بزه‌های مربوط به راه‌آهن، ماده ۹ لایحه قانون تشکیل دادگاه فوق‌العاده رسیدگی به جرایم ضد انقلاب و ماده ۳ قانون راجع به استرداد مجرمین.

۶. نک. ماده ۶۱۸ مندرج در کتاب پنجم قانون مجازات اسلامی.

۷. نک. تبصره ۲ ماده ۲۷۸ و ماده ۴۲۸ قانون مجازات اسلامی.

۸. نک. ماده ۱۰ قانون مناطق دریایی جمهوری اسلامی ایران.

۹. نک. ماده ۱۲ میثاق حقوق مدنی و سیاسی.

آنچه ضرورت طرح این بحث را ایجاب می‌کند، وجود چالش‌های نظری بسیار و لزوم ارائه راهبردهایی به منظور برون‌رفت از این چالش‌هاست. با آنکه بحث نظام‌مندی و بی‌نظمی در حقوق کیفری، دائرمدار نظم عمومی است و هنگام برشمردن ویژگی‌های دعوی عمومی، یکی از خصایص آن را ارتباط با نظم عمومی می‌دانند و در قوانین موضوعه شکی و ماهوی کیفری نیز این اصطلاح، مورد استفاده بسیار واقع گردیده است، لیکن مفهوم نظم عمومی، رفتارهای مخل نظم عمومی و سنجه‌های تشخیص آنها، چه در آموزه‌های حقوقی و چه در مواد قانونی مربوط، به درستی مشخص نشده است. این مسأله، حقوق و آزادی‌های فردی اشخاص را در تقابل با حقوق اجتماعی و مصالح عمومی با خطر روبرو کرده است.

اینجاست که باید برای ابهام‌های فراوانی که مطرح است، راه حل مناسب و روشنی یافت. البته در این ارتباط، پیش‌تر طرح پرسش‌هایی ضروری می‌نماید؛ برای نمونه، نخستین پرسش این است که تحدید حقوق و آزادی‌های فردی با تمسک به این اصطلاح که در مواد مختلف - از جمله مواد ۶۱۲، ۲۰۸ و ۶۱۸ ق.م.ا.^۱ و نیز ماده ۱۱۴ ق.آ.د.ک.^۲ - صورت پذیرفته است، آیا بر مبنای مشخص قانونی و موارد مصرح و منصوص انجام می‌یابد و یا بر پایه ضوابط عرفی و به تشخیص دادرسی شکل می‌پذیرد؟ آیا اصل ۱۶۵ ق.ا.^۳ را که اشعار اشعار می‌دارد «محاکمات علنی انجام می‌شود و حضور افراد بلامانع است، مگر آنکه به تشخیص دادگاه، علنی بودن آن منافی عفت عمومی یا نظم عمومی باشد...»، می‌توان مؤید نظر اخیرالذکر دانست؟ به دیگر سخن، ابهام در این است که سنجه تشخیص نظم عمومی چیست و رفتار مخل آن بر چه مبنایی تشخیص داده می‌شود؟ در حقیقت، پرسش اساسی این است که آیا قوانین کیفری مبنای نظم عمومی تلقی می‌شوند یا اینکه خود مبتنی بر قواعد مربوط به نظم عمومی می‌باشند؟

آیا این ابهام و فقدان ضابطه صریح و قطعی، تهدیدی جدی علیه حقوق فردی اشخاص و حدود آن تلقی نمی‌شود و به گونه‌ای نامطلوب بر «اصل قانونی بودن جرم و مجازات» تأثیر نمی‌گذارد؟ آیا چنین نیست که همین مسائل و نظایر آنها قانونگذار برخی کشورها همچون انگلستان را بر آن داشته است که رفتارهای ماهیتاً مغایر یا مخالف با نظم عمومی را احصا نماید؟ در تناظر با هر یک از پرسش‌های یاد شده، فرضیه‌ای مطرح است که ضمن مباحث پیش‌رو، در جهت اثبات آن تلاش می‌شود.

۱. قانون مجازات اسلامی، مصوب ۱۳۹۲/۰۲/۰۱

۲. قانون آیین دادرسی کیفری، مصوب ۱۳۹۲/۱۲/۰۴

۳. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

مسائل یاد شده، فی‌الجمله نشانگر چالش‌های حقوقی و قانونی بسیار در ارتباط با مفهوم نظم عمومی است. در ادبیات حقوق کیفری - اعم از شکلی یا ماهوی - به طور جدی، مباحث مبسوطی در این زمینه مطرح نشده است؛ این در حالی است که در جای‌جای مباحث کیفری و به کرات، شاهد استفاده از این اصطلاح و توجیه ضرورت مقابله نظام عدالت کیفری با بزهکاران به منظور حراست و حمایت از کیان مصالح عمومی افراد جامعه توسط نویسندگان حقوق کیفری می‌باشیم؛ تا جایی که قدر متیقن قول ایشان در تبیین کلی مفهوم جرم بر پایه تحلیل رفتاری است که برخلاف مصالح و «نظم عمومی» یا «امنیت اجتماعی» صورت گیرد، بی‌آنکه در این راستا کمترین مجالی به طرح مسأله نظم عمومی و تشریح مبنا و تعیین دامنه آن، هرچند به شکلی گذرا، در نوشته‌های خویش اختصاص داده باشند (برای نمونه در این زمینه ر. ک. بوشهری، ۱۳۷۹، ص ۱۸۵). این موضوع در اصل به منزله پرداختن به روبنایی است که زیربنای اساسی آن به درستی تبیین و تعریف نشده است و این مطلب در کنار سایر چالش‌های دیگر موجود در حوزه حقوق کیفری، بسیار نمایان است.

۲. پیشینه تاریخی نظم عمومی

امروزه بر «برخورداری از موضعی صریح و شفاف در برابر بی‌نظمی - با در نظر داشتن اهداف و قابلیت‌ها - سرعت دستیابی به اطلاعات و توجه به دو عنصر زمان و مکان، از نشانه‌های استقرار نظام حقوقی سالم و سازنده در دولت‌هاست و همواره شاهد روزآمد کردن نیروهای حامی و حافظ نظم عمومی با بهره‌گیری از تدابیر و اصول عملیاتی و توجه به ساختارها و ابزارهای موجود می‌باشیم. در همین راستا، تقویت نیروهای پلیسی در اغلب نقاط جهان صورت پذیرفته است» (Cole, Smith & DeJong, Christina, ۱۹۹۸, P.۷). از منظر تاریخی باید گفت که از کاربرد اصطلاح لاتینی «یوس پوبلیکم»^۱ به دست اولین^۲، قاضی و دانشمند رومی سده دوم و سوم میلادی، مفهوم نظم عمومی به دست می‌آید. «یوس پوبلیکم» برابر با «حقوق عمومی» است که در مفهوم امروزی، قوانین امری و تکمیلی و نیز مصلحت همگانی و نظم عمومی را دربرمی‌گرفته است. در سده چهاردهم میلادی، نظریه نفع همگانی به وسیله بارتول^۳ کاربرد یافت. مکتب قدیم ایتالیایی یا مکتب شارحان نیز با تفکیک بین «قوانین مناسب»^۴ و «قوانین منفور»^۵ مسأله نظم عمومی را از همین قرن مورد توجه قرار داده بود. هرچند در آن زمان، مفهوم نظم عمومی نمی‌توانست زیاد مورد توجه باشد؛ بنابراین، با اینکه اندیشه نظم عمومی از سده‌های پیش وجود داشته، ولی تا قرن نوزدهم چندان مورد عنایت نبوده است (الماسی، ۱۳۷۶، ص ۱۲۸-۱۲۷).

۱. Jus Publicum

۲. Ulpian

۳. Bartole

۴. Statuts favorables

۵. Statuts odieux

با مطالعه و بررسی آثار مدون موجود می‌توان اذعان نمود که از نظر تاریخی، اصطلاح نظم عمومی به مفهوم واقعی، مولود انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۹۹-۱۷۸۹م.) است و بعدها در قوانین بسیاری از کشورها راه یافته است.^۱ ماده ۱۰ اعلامیه حقوق بشر و شهروند فرانسه (۱۷۸۹م.)، اعلام می‌دارد: «در بیان عقاید هیچ فردی مزاحمت نمی‌شود، حتی عقاید مذهبی، مشروط بر اینکه اظهار چنین عقایدی به حقوق و نظم تثبیت شده خلل نرساند».

گفته می‌شود که نخستین بار واژه نظم عمومی در سال ۱۷۹۳م. در مقدمه طرح سوم قانون مدنی فرانسه - که توسط «کامبایرس»^۲ تهیه شد - به کار رفت و با تصویب نهایی آن در سال ۱۸۰۴م.، در مواد ۶ و ۱۱۳۱ قانون مدنی فرانسه درج شد (احمدی و استانی، ۱۳۴۱، ص ۱۰).

واژه نظم عمومی، ابتدا در حوزه حقوق بین‌الملل خصوصی و در مبحث «تعارض قوانین»^۳ میان حقوقدانان فرانسوی و ایتالیایی مصطلح شد و به سایر رشته‌های حقوق و حتی به مقررات کلیسا به تدریج رسوخ یافت. فلسفه ورود نظم عمومی به حقوق بین‌الملل خصوصی، مسأله مسافر بیگانه و ناآشنا به قوانین کشور میزبان بوده که غیر از موارد خلاف نظم عمومی از شمول آن خروج تخصصی داشته است.

واژه «نظم» پس از ورود «گنت دو مونت‌فورت»^۴ در زمان حکومت ناصرالدین شاه قاجار وارد گفتمان حقوقی ایران وارد شد. وی مأمور نظم شهر تهران شد (افتخارزاده، ۱۳۷۷، ص ۱۵) و به این مناسبت به «ناظم-الملک» ملقب گردید (شهری، ۱۳۸۳، ص ۷۸). وی کتابچه‌ای در زمینه وظایف پلیس در ۵۸ ماده تنظیم کرد که به امضای ناصرالدین شاه رسید (دامغانی، ۱۳۵۷، ص ۳۳). در این کتابچه، پلیس مأمور «انتظام ولایت» و نگاهداری مردم شناخته شد. به این دلیل، واژه‌های نظم و انتظام در ابتدای ورود به گفتمان حقوقی ایران، منطبق بر مفهوم پلیسی بودند و از آنها به عنوان القاب درباری (ناظم الدوله، انتظام السلطنه و منظم السلطنه) نیز استفاده می‌شد.

نظم عمومی در حقوق ایران برای نخستین بار در ماده ۶ قانون اصول محاکمات حقوقی مصوب ۱۳۲۹ هـ.ق. مطرح و به موجب آن قراردادهای خصوصی مغایر با آن بی‌اعتبار شناخته شد (صادقی، ۱۳۸۴، ص ۹۳). این عبارت در قوانین مربوط به حقوق خصوصی در کنار واژه «اخلاق حسنه» و در قوانین کیفری همراه با واژه «امنیت» کاربرد یافت. برای نمونه، نظم عمومی در ماده واحده قانون اجازه رعایت احوال شخصیه ایرانیان غیر شیعه در محاکم مصوب ۱۳۱۲/۰۵/۱۰ و در ماده ۹۷۵ قانون مدنی مصوب ۱۳۱۳/۱۲/۰۶ کنار واژه اخلاق حسنه و در مواد ۶۲ و ۲۰۷ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۲۹۰ به همراه واژه امنیت کاربرد یافت. با توجه به موارد فوق، تاریخ حقوق ایران حاکی از استعمال واژه نظم عمومی، نخست در حوزه حقوق شکلی (آیین دادرسی مدنی و کیفری) و سپس در حوزه حقوق ماهوی است.

۱. طبق گفته برخی صاحب‌نظران، اصطلاح سیاست عمومی (Public Policy) به معنای اصول راهبردی حکومت در اداره امور عمومی که به تعبیری می‌توان آن را مصلحت عمومی نیز ترجمه کرد، در انگلستان، نیم قرن زودتر از تاریخ پیدایش اصطلاح نظم عمومی در فرانسه به کار رفته است؛ در دعوی "Chesterfield V. Jansen" اصطلاح یاد شده از سوی لرد هاردویک (Lord Hardwick) مورد استفاده واقع شد (احمدی و استانی، ۱۳۴۱، ص ۱۴-۱۳).

۲. Cambaceres

۳. Conflict of Laws

۴. Conte De Montfort

۳. مفهوم نظم عمومی

اگرچه مفهوم نظم عمومی به ظاهر روشن و بدیهی به نظر می‌رسد، اما واقع امر آن است که به لحاظ دشواری- های شناخت عناصر تشکیل‌دهنده نظم عمومی در معنای اصطلاحی و عدم وجود تعریف قانونی از آن در اکثر نظام‌های حقوقی جهان، امکان ارائه تعریف جامع و مانعی از این مفهوم تا حد زیادی از نویسندگان حقوقی سلب شده است، تا جایی که در ادبیات حقوقی غرب و در ارتباط با نظم عمومی، اصولاً بر این موضوع تأکید می‌شود که «تعریف و شناسایی ماهیت نظم عمومی نه ممکن است و نه مطلوب؛ ممکن نیست، چون تعدد مصادیق این مفهوم و غیرقابل پیش‌بینی بودن رفتار آدمیان، اجازه ارائه هرگونه تعریف منطقی را سلب می‌کند؛ مطلوب نیست، چون قدرت قاضی را در تشخیص مصادیق و جلوگیری از نقض آن محدود می‌سازد؛ به علاوه، همیشه افرادی وجود دارند که بتوانند به گونه‌ای عمل کنند که ضمن نقض نظم عمومی، رفتار خود را از شمول تعریف خارج کنند» (ابدالی، ۱۳۸۰، ص ۱۹). البته بر مطلب یاد شده، این انتقاد وارد است که قائل شدن به جواز تشخیص مصادیق رفتارهای نقض‌کننده یا واردکننده خلل بر نظم عمومی از سوی دادرس - به رغم پذیرش دامنه گسترده آن و غیرقابل پیش‌بینی بودن رفتار آدمیان - تهدیدی جدی نسبت به حدود آزادی- های فردی شهروندان و مخالف اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها است.

با وجود این، قدر متیقن آن است که «نظم عمومی، مبتنی بر اندیشه کلی برتری اجتماع نسبت به فرد و تفوق منافع عمومی نسبت به منافع خصوصی است» (حسینی دولت‌آباد، ۱۳۷۹، ص ۱۲-۱۱)؛ به دیگر سخن، نظم عمومی به تعبیری، ترجمان قاعده برتر شمردن نفع عمومی بر نفع خصوصی به اقتضای مورد است (اشتراوس، ۱۳۷۳، ص ۳۸) و در حقوق داخلی و در حقوق بین‌المللی به عنوان مفهومی نسبی با کاربرد و ابعاد مختلف انگاشته شده و همواره بر لزوم تفکیک این مفهوم در دو عرصه یاد شده و نیز متغیر بودن آن تأکید شده است. با این وجود، درک واقعی از این مفهوم، مستلزم بررسی معنای لغوی و اصطلاحی آن و نیز تحلیل نظریه‌های ارائه شده راجع به تعریف و تبیین این مهم است که در مبحث بعد، به آن اشاره می‌شود.

۳-۱. بررسی مفهوم و مبنای نظم عمومی

نظم در مقابل نثر به معنای کلام موزون و نیز مروارید به رشته کشیده شده، سامان و انتظام است و وقتی که با نَسَق همراه می‌شود، به معنای نظم و ترتیب، آراستگی و پیوستگی آمده است. لفظ لاتینی «ordo» که «order» برگرفته از آن می‌باشد به معنای رشته و نخ است. نظام نیز به معنای رشته مروارید و هر چیزی که امری به آن قائم باشد، قاعده و ترتیب، روش و سیره و انتظام به معنای راست گردیدن مروارید و در رشته کشیده شدن چیزی به ترتیب نیکو، سامان گرفتن و منظم شدن آمده است (دهخدا، ۱۳۷۷، ذیل واژه نظم).

همان‌طور که رسم است برای استفادهٔ جمعی از دانه‌های تسبیح، آنها را به‌وسیلهٔ نخ به هم مرتبط می‌کنند و این عمل کنایه از آن دارد که حفظ دانه‌های تسبیح و قوام وجودی و امکان استفادهٔ جمعی از آنها به عبور دادن نخ از میان آن دانه‌ها وابسته بوده و نخ، قوام‌بخش دانه‌های تسبیح است و تسبیح قائم به نخ مذکور می‌باشد، در جامعهٔ انسانی نیز قوام یک ملت منوط به وجود وحدت و وفاق ملی در عرصهٔ اجتماعی است که لازمهٔ آن تشکیل حکومت براساس آرای عمومی و شکل‌گیری یک نظام منسجم و هماهنگ می‌باشد (حبیب‌زاده، ۱۳۷۷، ص ۳۵) و نظام نیز همانا نظم یا صورتی است که به جامعه شخصیت می‌بخشد. نظام روش ویژه‌ای برای زندگی است. نظام، شکل زندگی به صورت جمعی، یعنی روش زندگی اجتماعی در جامعه است؛ زیرا این روش به تسلط انواع خاصی از انسان‌ها بستگی دارد، یعنی به سلطهٔ متحقق بر جامعه از سوی افرادی از سوی افرادی با خصایص ویژه. نظام به معنای یک کل است که امروزه ما به دلیل عادت، آن را اساساً به صورت قطعه‌قطعه می‌بینیم. نظام در آن واحد به معنی صورت حیات یک جامعه، سبک زندگی، پسندهای اخلاقی، شکل اجتماعی، شکل دولت، شکل حکومت و روح قوانین است (وال، ۱۳۷۰، ص ۸۶۸).

واژه «عمومی»^۱ نیز منسوب به عموم و در برگیرندهٔ عامه است که در زبان فرانسه تا بیش از دههٔ ۱۹۸۰م. در برابر «فردی»^۲ قرار داشت (پرایس، ۱۳۸۲، ص ۲۴-۲۵). عموم، تجمع انتزاعی افرادی است که در سرزمین معین منافع مشترک دارند (لازار، ۱۳۸۶، ص ۵۷).

حال، به منظور دست یافتن به زمینهٔ درک صحیح از معنا و مفهوم اصطلاحی نظم عمومی در عرصهٔ حقوق، بویژه در امور کیفری، باید به سایر تعاریف و نظریات موجود مراجعه نمود؛ اگرچه در این راستا، مقولهٔ ارتباط نظم عمومی با منافع و مصالح جامعه را باید نقطهٔ مشترک تمامی آنها دانست، اما همین محور نیز ممکن است در نظام‌های فکری مختلف، معانی متفاوتی پیدا کند.

به هر جهت، در تعریف نظم عمومی وحدت‌نظر نیست، بعضی آن را تعریف‌ناپذیر، و بعضی آن را قابل تعریف می‌دانند. موافقان تعریف نظم عمومی دو نظریه ارائه نموده‌اند که ذیلاً به اختصار بررسی می‌شوند.

۳-۱-۱. نظریهٔ عینی یا بیرونی^۳

بر مبنای این نظریه که به نظریهٔ حقوق طبیعی نزدیک است، نظم عمومی نتیجهٔ ارتباطات طبیعی اشیاء و اعضای جامعه بوده، مانند امور تکوینی در جهان مادی است. نظم عمومی، مخلوق حقوق نیست، بلکه موجود آن است. قوانین و مقررات حقوقی، حافظ نظامی هستند که به طور طبیعی و مستقل در خارج وجود دارد. به این ترتیب، نظم عمومی یکی از اصول حقوق طبیعی و همان نظم موجود در اجتماع است که مقتضای طبیعت زندگی جمعی است. دوماً^۴، کاپیتان^۵ و مالوری^۶ از هواداران نظریهٔ نوعی در تعریف نظم عمومی به شمار می‌آیند.

۱. Public
۲. Individual
۳. Objective Theory
۴. Domat
۵. H. Capitan
۶. Malaurie

مالوری می‌گوید: «نظم عمومی از دو واژه نظم و عمومی ایجاد شده است؛ نظم یعنی تعادل پیوندها و وضع منظم اشیاء نسبت به یکدیگر که دولت آنها را در حقوق تحقیقی خود تضمین می‌کند. با این همه، این نظم همیشه به گونه‌ای ثابت و پایدار نیست ... نظم، اصلی است که به موجب آن، حقوق از شری‌تری‌ها سالم می‌ماند. واژه عمومی، روشن و آشکار است؛ یعنی پیوندهای جامعه و مردم؛ به سخن دیگر، نظم عمومی یعنی نظم در جامعه. چنین نظمی، وجود خارجی دارد» (احمدی و استانی، ۱۳۴۱، ۳۵-۳۳).

بر پایه همین اندیشه است که می‌توان نظم در شوارع و محل‌های عام را به معنای نظم عمومی گرفت؛ چه، از نظر مادی، انتظام، با وظایف نیروهای پلیسی و امنیتی دولت ارتباط می‌یابد. اصطلاح «نظمیه» در فارسی برای سازمان شهربانی و پلیس، یادگار همین برداشت و مفهوم است.

۳-۱-۲. نظریه شخصی یا درونی^۱

طرفداران این نظریه که بیشتر به مکتب اصالت فرد گرایش دارند، معتقدند نظم عمومی همان نظم مادی و خارجی یا طبیعی که در طبیعت یا جامعه وجود دارد، نیست؛ بلکه نظم اعتباری ناشی از قواعد و مقررات حقوق موضوعه است که وابسته به یک سلسله اصول و احکام راجع به هیأت اجتماعی است؛ به گونه‌ای که اگر آن اصول و افکار از بین برود، مصداقی برای نظم عمومی وجود نخواهد داشت. بر این اساس، نظم عمومی با تحوّل مقررات حقوقی متحول می‌شود؛ لذا از لحاظ زمان و مکان یک امر نسبی است و به اعتبار کمّ و کیف تأسیسات حقوقی هر جامعه و در هر زمان مصادیق آن متغیر است. هواداران نظریه شخصی، نظم عمومی را در درون قلمرو و ذات حقوق جستجو می‌کنند و گاهی آن را «نظم اخلاقی یا معنوی» می‌خوانند. سالی^۲، سیمون^۳ و من‌چینی^۴ پیروان این نظریه‌اند. از دیدگاه این افراد، محتوای نظم عمومی به قلمرو اندیشه‌ها ارتباط پیدا می‌کند؛ نه به قلمرو افعال و کردار. به گفته من‌چینی: «در هر کشور نظم عمومی، شامل احترام به اصول عالی اخلاقی، انسانی و اجتماعی به همان نحوی است که در آن کشور جای‌گیر شده است» (احمدی و استانی، ۱۳۴۱، ص ۳۶-۳۵).

به نظر می‌رسد هر یک از نظریه‌های فوق به بیان بخشی از واقعیت اکتفا کرده‌اند. با توجه به رابطه ملازمه اجتماع و حقوق و تأثیر متقابل آنها بر هم، هیچ‌گاه نمی‌توان نظام موجود در جامعه را که ناشی از نظم طبیعی است انکار کرد؛ یعنی نظم طبیعی مستقل از اصول و مقررات حقوقی، امری واقعی است، همان‌طور که نظم ناشی از نظام حقوقی هر جامعه نیز واقعیتی انکارناپذیر است. حقوق علاوه بر آنکه خود موجد نظم است، نظم ناشی از طبیعت اشیاء یا روابط اجتماعی را هم حمایت می‌کند.

۱. Subjective Theory
۲. Salleilles
۳. Simon
۴. Mancini

از این رو به زعم برخی از حقوقدانان، «نظم عمومی عبارت است از حالت برخاسته از ترتیب تأسیسات حقوقی^۱ جامعه که در حقوق موضوعه، تضمین گردیده است؛ لذا نظم عمومی هم چهره نوعی و طبیعی دارد و هم حالت شخصی و تأسیسی و قلمرو آن از مفهوم حقوقی آن وسیع تر است. نظم عمومی، مفهومی فوق حقوق بوده، ناظر بر اجرای قواعد و مقررات حقوقی و تضمین کننده اصولی است که صحت اجرای مقررات مربوط به منافع عمومی را بیان می کند» (حبیبزاده، ۱۳۷۷، ص ۳۸-۳۷).

قطع نظر از نظریه های فوق، حقوقدانان هر یک به گونه ای تلاش کرده اند تا به تبیین مقوله نظم عمومی بپردازند که البته این اقدام بدون در نظر داشتن حوزه و قلمرو متغیر موضوع و نسبی بودن آن با توجه به ظرف زمان و مکان و نیز بدون تشخیص و توجیه مبنای تعریف صورت پذیرفته و در نتیجه فقدان یک معیار و ضابطه مسلم و قابل قبول از یک سو و تفاوت تعابیر و استدلال های ایشان از سوی دیگر، دشواری درک این موضوع را دوچندان کرده است؛ هرچند در این خصوص گروهی را اعتقاد بر آن است که این مفهوم چنان لغزنده و متغیر است که امکان ارائه یک تعریف قابل قبول هرچند به طور نسبی از آن ناممکن بوده و فقط با لحاظ تمامی ابعاد موضوع و نیز مبنای نظام حقوقی هر جامعه می توان به یک برداشت کلی رسید.

با این وجود، می توان گفت که مفهوم نظم عمومی برای حمایت و حراست از تأسیسات حقوقی - که منافع و مصالح جامعه وابسته به موجودیت آنهاست - شکل گرفته است؛ لذا هر قانونی که ضامن هستی تأسیسات حقوقی باشد، مربوط به نظم عمومی خواهد بود که توافق برخلاف مقررات راجع به آن و یا نقض آنها ممنوع است. «قانون کیفری نیز که اصولاً در ارتباط با نظم عمومی است و ذیل عنوان قوانین مربوط به انتظامات قرار می گیرد، دارای قواعد بی شماری است که به واسطه ارتباطشان با نظم عمومی، نمی توان برخلاف آنها توافق نمود. در عین حال، نظم عمومی امری است که قواعد مذکور بر مبنای آن تدوین شده است و خود این قواعد و مقررات و از جمله قوانین کیفری معادل با نظم عمومی نیستند؛ بلکه مبتنی بر قواعد راجع به نظم عمومی می باشند» (درن، ۱۳۶۷، ص ۱۷۲-۱۶۷).

البته نظم عمومی را می توان مفهومی کلی و قابل انطباق بر امنیت اجتماعی و صیانت از حیات و آزادی فردی، جان، ناموس و مال افراد جامعه دانست. در جوامع مختلف برای نظم عمومی شدت و ضعف و مصادیق متفاوت قائل هستند. در حال حاضر حتی اموری که در مظان اخلاق در نظام اجتماعی هستند - هرچند در ضمن عمل معینی وجود خارجی نگرفته باشند - نیز در مفهوم نظم عمومی وارد شده اند؛ از جمله این امور، بروز نشانه هایی از اختلالات دماغی در اشخاص است که بیم ارتکاب جرم از آنها می رود و در اصطلاح جرم شناسی دارای حالت خطرناک هستند و در نتیجه شخصیت آنها ممکن است موجب اختلال نظم اجتماعی گردد (صدارت، ۱۳۴۰، ص ۴۰).

بنابراین، نظم عمومی به وجود نظام اجتماعی و تفکر فلسفی آن وابسته است؛ به همین جهت مفهوم آن از مبانی فکری نظام اجتماعی سرچشمه می گیرد.

۱. Legal Institutions

۳-۲. تحلیل مفهوم نظم عمومی در حقوق کیفری اسلام

بیان این مطلب که نظام جامعه اسلامی، مبتنی بر احکام اسلامی است و حقوق و حدود اختیارات افراد نیز به الزامات، تجویزات و احکام دینی مقید است، بدان معنی نیست که کلیه توجیهاات در این راستا صورت پذیرد و هر رفتار خلاف مقتضیات اوامر شارع را بتوان برخلاف نظم عمومی انگاشت؛ چه از یکسو کلیت و گستردگی بی حد و حصر احکام، اوامر و نواهی شارع مقدس و در واقع تعدد و تنوع منابع و مراجع فقهی تا آن اندازه است که از نظر عقلی و عملی، این مطلب که افراد جامعه به طور کلی به تمامی این موازین آگاه فرض شوند و در صورت عدول از حدود و ثغور مقرر، مخل نظم عمومی تلقی شوند، امری مردود و غیرمنطقی است؛ از سوی دیگر، طبق اصول بنیادین حاکم بر حقوق کیفری، همچون اصل قانونی بودن جرائم و مجازات‌ها - که از شاخصه‌های مسلم در جوامع حقوقی مترقی است و بسان نگینی بر تارک مجموعه مقررات جزایی اسلام می‌درخشد - هرگونه اجحاف و تعدی به حقوق و حدود آزادی‌های فردی و اجتماعی اشخاص جامعه از طریق توسل به این دستاویز که «مبنای نظم عمومی، احکام اسلامی است» غیرعادلانه و نادرست است و این نظر که هر فعل یا ترک فعلی که بر خلاف این مبنا صورت می‌پذیرد، بر نظم عمومی اخلال وارد ساخته و در نتیجه قابل مجازات است، به شدت مذموم و در حقیقت این برداشت فی‌نفسه، بر خلاف احکام نورانی اسلام است.

در تاریخ فقه اسلامی، از همان آغاز، واژه «نظام» به طور مطلق و بدون قید و به کمک قراین عبارتی در همین معنا به کار رفته و غالباً لفظ اختلال به آن اضافه شده است (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۷، ص ۷۱۷). همچنین اصطلاح اختلال نظام المصالح (خوبی، بی‌تا، ص ۶۵)، اختلال نظام العالم (اردبیلی، ۱۴۱۹ق، ص ۱۸) اختلال نظام العباد (مؤمن، ۱۴۱۹ق، ص ۱۲) نیز در متون فقهی و اصولی و فتاوی فقه‌های متأخر^۱ مانند میرزا حاج حبیب الله رشتی و حاج محمدحسن آشتیانی در باب قضا مورد استفاده قرار گرفته است (کاتوزیان، ۱۳۸۳، ص ۱۵۸).

برخی معتقدند قاعده فقهی حفظ نظام یا حرمت اخلال به نظام با مفهوم نظم عمومی در حقوق همانندی‌های فراوانی دارد. مطابق این قاعده اموری که به عنوان ثانوی مستلزم حفظ نظم باشند، واجب و آنچه به نظام اخلال وارد نماید، حرام است. قاعده حفظ نظام به حفظ نظم موجود در جامعه اسلامی یا حفظ حکومت اسلامی اختصاص ندارد. به موجب این قاعده باید به هر نظم بشری که محصول فکر و عمل مردمان مختلف است و به بقای نوع انسان و زندگی با کیفیت او کمک می‌کند، احترام نهاد (نوبهار، ۱۳۹۸، ص ۴۳، ۶۰). اصولاً آنچه که امروزه در ادبیات حقوقی و قانونی کشورها تحت عنوان «نظم عمومی» مطرح می‌شود، در فقه اسلامی تحت دو عنوان بسیار کلی «لا ضرر و فساد فی‌الأرض» مورد تمسک واقع گردیده است. در متون حقوقی عرب نیز این اصطلاح تحت عنوان «النظام العام و الآداب» مورد بررسی و تبیین واقع گردیده است و به تفصیل در خصوص آن بحث کرده‌اند (سنهوری، بی‌تا، ص ۳۹۷).

۱. در میان فقه‌های متقدم، امام محمد غزالی با وجود وفاداری به دولت و به‌رغم تکیه بر خدمت، منکر حق انتقاد و اعتراض به دولت نیست؛ به شرط آنکه اعتراض و انتقاد به نظم عمومی و صلح اجتماعی خلل وارد نرساند. نک. منصورنژاد، ۱۳۸۲، ص ۳-۸۲.

۳-۳. تحلیل مفهوم نظم عمومی در حقوق کیفری غرب

پس از تحلیل مفهوم نظم حقوقی در حقوق کیفری اسلام بویژه در نظام حقوقی کشورمان، ضروری است تا با رویکردی تطبیقی به تبیین جایگاه این مفهوم در عرصه حقوق کیفری کشورهای غربی، مخصوصاً انگلستان بپردازیم.

مقصود از طرح این موضوع به شکل مختصر، تأکید بر توجه و دیدگاه خاص قانونگذار این کشورها به مفهوم نظم عمومی و عملکرد او در این زمینه است؛ چرا که بخش بزرگی از مشکلات نظری و اجرایی پیش گفته در این کشورها از دهه‌ها پیش، به شکلی روشن و قانونمند، از بین رفته و اقدام قانونگذار آنها در مبنای گذاری و شالوده‌افکنی قانونی برای این مفهوم، خط‌مشی استواری ارائه کرده است.

در انگلستان، قانون نظم عمومی^۱ مصوب ۱۹۸۶م. نخستین قانون موضوعه عمده در زمینه نظم عمومی است که پس از پنجاه سال از تاریخ تصویب قانون نظم عمومی ۱۹۳۶م. به شکل کامل‌تری نسبت به قانون قبل نگارش یافت و از آن زمان تاکنون لازم‌الاجرا گردیده است. این قانون که با بررسی‌های دقیق علمی و کارشناسانه در ارتباط با جرایم مخل نظم عمومی و با تهیه گزارش‌ها، تحلیل پیشنهادها و بازنگری در یافته‌ها همراه بود و متعاقب بحران نظم عمومی^۲ در انگلیس تدوین شد، نسبت به قانون نظم عمومی ۱۹۳۶م. جرایم کم‌اهمیت‌تری را نیز که با نظم عمومی مرتبط می‌باشند دربرگرفته است (میرمحمد صادقی، ۱۳۸۰، ص ۳۷-۳۵). این قانون شامل پنج بخش و سه فهرست است: بخش اول راجع به جرم شورش^۳ و سایر جرایم علیه نظم عمومی است. بخش دوم ناظر بر گروه‌ها و انجمن‌ها، بخش سوم به تعصبات نژادی، بخش چهارم که به دادگاه‌ها قدرت اعمال مقررات و احکامی راجع به متخلفان در زمینه حوادث ورزشی بویژه فوتبال می‌دهد و در نهایت بخش پنجم، شامل مقررات متفرقه و عمومی است.

اما با آنکه جرایم مخل نظم عمومی یک‌جا در این قانون برشمرده شده است و از این حیث در مقایسه با کشورهایی چون کشور ما که به ذکر کلی این عنوان در قوانین شکلی و ماهوی اکتفا نموده‌اند، اقدام مؤثری در حفظ حریم حقوقی اشخاص تلقی می‌شود و لاقلاً مبنای قانونی این اقدام و حدود آزادی افراد معین گردیده است، با این وجود قانون مذکور به شکل کاملی به حقوق مربوط به نظم عمومی نمی‌پردازد و این مسأله نشانگر ضعف اصلی آن است و قوای بنیادین کاملاً^۴ را در انگلیس و ویلز در راستای پیشگیری از نقض صلح یا کنترل آرامش چندان تحت تأثیر قرار نمی‌دهد و این مطلب در بند ۴ ماده ۴۰ این قانون به صراحت بیان شده است و در دکتترین حقوقی نیز بر این مسأله که پاره‌ای از مقررات این قانون گاه به طور مطلق و گاه در برخی موارد ضروری نمی‌باشند، تأکید شده است. این در حالی است که از بسیاری از جرایم عمده، اصلی و اساسی که ضرورتاً می‌بایست مورد بحث واقع می‌شدند، بحثی به میان نیامده است (Card, ۱۹۸۷).

۱. Public order law

۲. Crisis of the public order

۳. Riot

۴. Common Law

همچنین این قانون از نظر حقوق‌دانان انگلیسی‌تبار، از انعطاف‌پذیری^۱ نظری و کاربردی برخوردار نیست؛ اگرچه برای رفع این چالش می‌توان از قوانین مستقل و مکمل دیگری همچون قوانین راجع به حقوق انجمن‌ها و دسته‌ها، حقوق مرتبط به نشست‌های عمومی و قانون محدودیت‌های حق استفاده از بزرگراه و دیگر قوانین راجع به احصای جرایم مخلّ نظم عمومی بهره‌جست که البته این قوانین درک مقررات قانون نظم عمومی ۱۹۸۶م. را نیز بیشتر و بررسی آنها را آسان‌تر می‌کنند.

قانون نظم عمومی ۱۹۸۶م. بیشترین تغییرات قابل توجه را در قانون نظم عمومی ۱۹۳۶م. انگلستان و ویلز پدید آورد. این قانون پاره‌ای از جرایم قبلی را که مبتنی بر حقوق کامن لا بوده، لغو و جرایم جدیدی همچون اخلال در نظم به شکل خشونت‌بار^۲ و منازعه در ملأ عام^۳ و غیره را ایجاد کرده است. این قانون نسبت به قانون دهه ۱۹۳۰م. اقتدارات پلیس را در زمینه حفظ و حراست از نظم عمومی، صلح و آرامش براساس مقررات مدون و شرایطی معین توسعه داده است؛ البته قانونگذار، جرایم ارتکاب یافته تا قبل از تصویب قانون اخیرالذکر را از شمول آن مستثنی ساخته است.

ویژگی قانون نظم عمومی این است که ارکان شکل‌گیری بزه، علاوه بر رکن قانونی جرم، رکن مادی و رکن روانی را با اجزا و عناصر ویژه آنها در خصوص هر مورد مثلاً در مورد شورش دقیقاً مشخص و تبیین می‌نماید و حسب مورد کیفر خاصی را با حداکثر معینی فرضاً ۱۰ سال حبس به عنوان بالاترین میزان کیفر شورش در نظر می‌گیرد و یا جریمه نقدی را مقرر می‌دارد. لازم به توضیح است که مجازات‌های قابل اعمال به موجب این قانون همانا جزای نقدی و حبس می‌باشد (Thornton, ۱۹۸۷).

هدف از بررسی این قانون که به اجمال بدان پرداخته شد، تبیین اهمیت شکلی آن راجع به نحوه تنظیم و ترتیب جرایم و بیان جزئیات راجع به هر جرم در ارتباط با نظم عمومی و در نتیجه حفظ حقوق افراد جامعه و تعیین مرزها از یک‌سو و بیان اهمیت ماهوی آن در راستای احصای نوع جرایم با توجه به ماهیت آنها است. بی‌تردید از این رهگذر نیز این شیوه قانونگذاری و یافتن مبنای مشخص برای جرایمی که واجد وصف مخلّ بودن برای نظم عمومی جامعه می‌باشند در مقایسه با سایر نظام‌های فاقد این خط‌مشی از نظر تطبیقی بسیار حایز اهمیت خواهد بود و می‌تواند در ایجاد حس اتمام و توجه به ضرورت تدوین چنین مجموعه‌ای از سوی قانونگذار ملی در عرصه حقوق کیفری مفید فایده واقع شود و در اتخاذ یک سیاست جامع جنایی در بُعد تقنینی، قضایی، اجرایی و مشارکتی اثرگذار باشد و بر قانونگذار ما ضروری است که در عصر قانونمداری حقوق کیفری از راهکارها و رهیافت‌های نوین سایر کشورها همچون کانادا، چین، هلند و غیره که بسان انگلستان در این مسیر گام‌های بلند و مؤثری برداشته‌اند، بهره‌جویی.

۱. Flexibility
۲. Violent disorder
۳. Public affray

۴. نسبی و متغیر بودن مفهوم نظم عمومی

در ابتدا باید گفت که بحث نسبیّت و بررسی آن در ارتباط با مفهوم نظم عمومی به گونه‌ای بایسته، مستلزم تعیین دقیق قلمرو مطالعه، تحلیل دیدگاه‌ها، لحاظ مسائل و ابعاد مختلف موضوع و در حقیقت طرح مستقل و مفصل آن در یک پژوهش جامع است؛ اما با توجه به ضرورت بیان موضوع در این بخش، به شکل گذرایی به این بحث می‌پردازیم.

نظم عمومی تحت تأثیر عوامل مختلف سیاسی، فرهنگی، اخلاقی، مذهبی، اقتصادی و غیره است و این امور نیز هم از لحاظ مکانی و هم از لحاظ زمانی متغیرند؛ لذا نظم عمومی، مفهومی کاملاً متغیر و انعطاف‌پذیر دارد و در تمامی شاخه‌های حقوقی از جمله حقوق کیفری، همین‌گونه است و یکی از مشکلات مربوط به ارائه تعریف حقوقی از نظم عمومی، همین نسبیّت^۱ مفهومی آن است و لذا قانونگذاران نیز معمولاً از تعریف نظم عمومی خودداری کرده و تنها در مواردی، فقط به احصای برخی از مصادیق آن اکتفاء نموده‌اند.

امپریکو^۲، صاحب دو کتاب مشهور «فرض‌های عمده» و «طرح آیین پیرون» است که در دومی، اندیشه‌های نسبی نگارنده خود را به طور مبسوط شرح داده است. در نظر وی ارائه احکام یقینی و قطعی، عملی نابخردانه است؛ زیرا در مقابل هر قولی، می‌توان قول مخالف ارائه نمود که به همان اندازه معتبر است. همچنین به اعتقاد وی هیچ چیز در خود زشت یا زیبا، نیک یا بد نیست، فقط ذهن ما چیزی را چنان جلوه می‌دهد. با این طرز تلقی، عجیب نیست اگر این سخن را که «آدم خواری، زنا با محارم و سایر اعمال حرام و ممنوع صرفاً انواع گوناگون رفتار هستند که در برخی جوامع از آنها تقدیر و در برخی جوامع، تقبیح می‌شود»، بپذیریم (احمدی، ۱۳۷۴، ص ۱۳۱).

چنانکه گفته شد، نظم عمومی دایره مدار مصالح و منافع عمومی است و این محور نیز برحسب زمان‌ها و مکان‌های مختلف، ساختار حاکم سیاسی، ملاحظات اجتماعی و تحوّل بینش‌های فکری، تغییر می‌یابد. همچنین قواعد ناظر بر حمایت و حراست از نظام اجتماعی و سیاسی دولت نیز دایم در حال تغییر است. از سویی یکی از منابع مهم نظم عمومی، اخلاق حسنه و احساسات عمومی است. تجربه نشان می‌دهد که اخلاق به آرامی و احساسات عمومی با سرعت بیشتر همگام با تحولات سیاسی و اقتصادی و رویدادهای اجتماعی تغییر می‌کند، پس نظم عمومی نیز که از این عوامل متغیر تأثیر می‌پذیرد، ثابت نمی‌ماند (سنهوری، بی‌تا، ص ۴۰۱-۳۹۹).

مفهوم نظم عمومی برحسب مقتضیات زمانی و مکانی، از دایره شمول متغیری برخوردار و ملاک‌های آن در تغییر و دگرگونی است و همگام با استیلای مفاهیم و نهادهای اجتماعی در هر زمان و از قرن به قرن دیگر، دگرگونی می‌پذیرد (Allen, 1966, P.156).

۱. Relativity

۲. Emprico

در عمل نیز می‌توان این حقیقت را دریافت که بسیاری از اقداماتی که در کشوری در زمره جرایم مخلّ نظم عمومی قرار گرفته‌اند، ممکن است در کشور دیگری فاقد چنین وصفی باشند، همچون فرض تعدّد زوجات که در فرانسه مخلّ نظم عمومی است و در ایران مخلّ نظم عمومی تلقی نمی‌شود، یا ارتکاب عمل زنا که در بسیاری از کشورها همچون یونان، تحت شرایطی فاقد وصف مجرمانه بوده و مخلّ نظم عمومی تلقی نمی‌شود. در هر شکل، توصیف نظم عمومی با یکی از عناصر سازنده عینی یا ذهنی آن در مجموعه‌ای متنوع و با مؤلفه‌هایی همچون دین، عرف و اخلاق حسنه، به معنای محدود ساختن آن به این عناصر نیست؛ بلکه، مراد آن است که بر حسب مقتضیات زمانی و جغرافیایی، گاه عنصری از عناصر سازنده نظم عمومی می‌تواند وجهه پررنگ‌تری نسبت به دیگر عناصر داشته باشد. با این نگرش، جایگاه و اعتبار هر یک از عناصر سازنده نظم عمومی از محیطی به محیط دیگر، متفاوت خواهد بود؛ برای مثال، بداهت این نکته آشکار است که اعتبار عنصر «دین» در یک جامعه دینی با اعتبار آن در یک جامعه غیر دینی کاملاً متفاوت است. به همین دلیل، در این نکته نمی‌توان تردید کرد که عناصر اخلال در نظم عمومی یک جامعه شدیداً دین‌مدار، با عناصر اخلال در نظم عمومی یک جامعه لائیک یکی نیست. دقیقاً با اتکاء به همین اندیشه زمانی و مکانی بوده است که می‌توان از نظم عمومی محلی، قبیله‌ای، ملی، بین‌المللی و غیره سخن گفت. همچنین حتی با بررسی در پیشینه تاریخی قوانین یک کشور می‌توان به این واقعیت رسید که اعمالی در گذشته مخلّ نظم عمومی آن کشور انگاشته می‌شده‌اند، حال که بعدها فاقد چنین وصفی گردیده‌اند و یا این تلقی و نگرش، حسب مورد شدت و حدت بیشتر یا کمتری یافته است. البته نمونه بارز این روند تغییر را در کشور ما و در قوانین کیفری مصوّب پیش از انقلاب و در مقایسه با قوانین جزایی مصوّب بعد از انقلاب نیز می‌توان مشاهده نمود که به روشنی نمایانگر مقوله نسبت در نظم عمومی و در عرصه حقوق کیفری است.

۵. مفهوم نظم عمومی و ارتباط آن با مفاهیم مشابه

از آن جایی که مفهوم نظم عمومی به درستی و از تمامی جهات تبیین نگردیده است، همواره بین این مفهوم با مفاهیم دیگری همچون اخلاق حسنه و امنیت عمومی گونه‌ای از تداخل معنا مطرح می‌گردد و حتی نویسندگان حقوق کیفری نیز گاه این مفاهیم را در هم آمیخته و اراده معنای واحدی از آنها می‌کنند؛ این در حالی است که به‌رغم ارتباط بین این مفاهیم، باید به این نکته توجه داشت که هیچ‌گاه نمی‌توان قلمرو متمایز هر یک از آنها را نادیده انگاشت.

در این قسمت، نخست مفهوم امنیت اجتماعی و ارتباط آن با نظم عمومی را بررسی می‌کنیم، آنگاه به تحلیل و مقایسه مفهوم اخلاق حسنه با این اصطلاح خواهیم پرداخت.

۵-۱. مفهوم امنیت اجتماعی^۱ و ارتباط آن با نظم عمومی

امنیت اجتماعی بخشی از مفهوم امنیت ملی است که بیشتر جنبه داخلی دارد. هرچند مفهوم امنیت ملی بیشتر در روابط خارجی مورد توجه قرار می‌گیرد و لذا از موضوعات مورد مطالعه در علوم سیاسی است، اما به یقین می‌توان گفت جنبه داخلی و عوامل مؤثر داخلی در تحقق این امر کم‌اهمیت‌تر از عوامل بیرونی آن نیست؛ لذا در تعاریف راجع به امنیت ملی هر دو جنبه مورد توجه قرار گرفته است.

آرنولد والفرز^۲ امنیت ملی را به معنای فقدان ترس از به خطر افتادن ارزش‌های حیاتی می‌داند. به نظر او امنیت از لحاظ عینی نشان‌دهنده عدم وجود تهدید نسبت به ارزش‌های تحصیل شده است و از لحاظ ذهنی بر عدم ترس نسبت به اینکه این ارزش‌ها مورد هجوم قرار گیرند، دلالت می‌کند (حبیب‌زاده، ۱۳۷۷، ص ۴۰-۳۹). این تعریف علاوه بر حفظ تمامیت ارضی، نظام اجتماعی و استقلال کشور، امنیت اجتماعی و رعایت حقوق و آزادی‌های اساسی را هم شامل می‌شود؛ لذا امنیت ملی علاوه بر قدرت نظامی و توانایی‌های راهبردی در روابط بین‌المللی، دارای ابعاد سیاسی، اجتماعی و اقتصادی داخلی نیز می‌باشد که مسائل مهمی مانند ثبات سیاسی، رونق اقتصادی، حقوق و آزادی‌های فردی و یکپارچگی ملی از موضوعات مهم آن است. امنیت ملی در هر واحد سیاسی مرهون شرایط اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی داخلی آن است که امنیت اجتماعی، بخشی از این شرایط است. در یک جامعه دارای نظام اجتماعی سامان یافته، امنیت ملی، نتیجه وجود نظم عمومی است. امنیت و نظم، لازم و ملزوم یکدیگرند. جامعه بدون نظم اجتماعی، فاقد امنیت است و فقدان امنیت حاکی از عدم وجود نظام اجتماعی سامان یافته و مقتدر و مسلط بر اوضاع است. فقدان امنیت باعث هدر رفتن نیروهای سازنده‌ای می‌شود که باید در زمینه‌های مختلف رشد و توسعه فعال باشند. امنیت به‌رغم آن که یک پدیده اجتماعی و حقوقی است، یک احساس درونی از مقوله معرفت است و انسان را به آینده و شرایطی که برای او به وجود خواهد آمد و استفاده از آنچه هست برای دسترسی به آینده مطلوب متوجه می‌کند. جامعه‌ای توسعه‌یافته است که با تأمین امنیت فردی و اجتماعی، زمینه ایجاد رابطه بین دو افق آینده و گذشته خود را فراهم کند و الا رشد و توسعه واقعی امکان‌پذیر نیست و دستخوش امیال افراد می‌شود. از نظر سیاسی اگر امنیت اجتماعی وجود نداشته باشد، فعالیت‌های سالم سیاسی بی‌ثبات شده و فعالیت‌های ناسالم و بعضاً مخرب مبنای نظام اجتماعی جایگزین آن می‌شود و توسعه اقتصادی را هم تحت تأثیر قرار می‌دهد. در حالی که با وجود امنیت اجتماعی، فعالیت‌های سالم سیاسی زمینه بروز پیدا می‌کند و افراد می‌توانند آزادانه عقاید خود را در جهت اصلاح امور جاری جامعه ارائه دهند و با درک واقعی مشارکت سیاسی، تقابل بین طرفین قرارداد اجتماعی به تفاهم و وحدت نظر و وفاق ملی تبدیل می‌شود و از نظر اقتصادی دارندگان سرمایه نیز به سرمایه‌گذاری در امور زیربنایی و تولیدی علاقمند می‌شوند.

۱. Social Immunity

۲. Arnold Walferz

بنابراین، امنیت و نظم اجتماعی علاوه بر حفظ وحدت ملی و اقتدار سیاسی نظام، موجب سرمایه‌گذاری اقتصادی سالم و بهره‌وری مثبت از آن می‌شود، درحالی‌که ناامنی و بی‌نظمی، سرمایه‌گذاری را به سمت دلالتی و واسطه‌گری سوق می‌دهد و بهره‌وری سرمایه را کاهش می‌دهد. به این ترتیب نظم و امنیت اجتماعی که ظهور آن در امنیت سیاسی تجلی می‌یابد با کلیه پدیده‌های اجتماعی از جمله مسایل فرهنگی، اجتماعی، حقوقی و اقتصادی ارتباط تنگاتنگ دارد و به این لحاظ واجد اهمیت ویژه است. شکل امنیت اجتماعی براساس نظم عمومی در اصول قانون اساسی تجلی می‌یابد. اصول مذکور که تجلی اراده ملی و میثاق جمعی است، به وجود آورنده بخشی از نظم عمومی نظام حقوقی است. از این نظر مهم‌ترین وظیفه قانونگذار، حمایت و حراست از اصول مذکور است و باید پیش از سایر نهادهای سیاسی جامعه و بیشتر از آنها بر اجرای اصول مذکور متعهد و معتقد باشد و در تصویب قوانین عادی دقت لازم داشته باشد تا از اصول قانون اساسی تجاوز نشود. عدم رعایت این وظیفه مهم، مجریان امور را به عدم پایبندی به قواعد مربوط به نظم عمومی تشویق می‌کند و باعث تعرض به حقوق و آزادی‌های فردی می‌شود و در نتیجه امنیت و نظم اجتماعی را به مخاطره می‌اندازد. از آنجا که اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که براساس احکام اسلام تدوین شده است مبنای اصلی و اساسی نظم عمومی در حقوق ایران است، هرگونه مصوبه‌ای که با مبنای مذکور مغایر باشد، از نظر حقوقی غیر قابل اجراست که مسؤولیت نظارت بر این مهم به عهده شورای نگهبان قانون اساسی است. این شورا نه تنها به نظارت بر مصوبات قوه قانونگذاری جهت تطبیق مقررات موضوعه با احکام شرعی و قانون اساسی است، بلکه باید در اظهارنظرهای خود نیز به مبنای نظم عمومی در حقوق ایران توجه کافی داشته باشد.

۵-۲. مفهوم اخلاق حسنه و ارتباط آن با نظم عمومی

اخلاق حسنه، در قواعد اخلاقی ریشه دارد. پیشینه این مفهوم را باید در حقوق روم جستجو کرد. پس از سده ششم پیش از میلاد در حقوق روم، اصطلاح «اخلاق»^۱ پدید آمد. البته منظور از اخلاق در آن روزگار، اخلاق مردم روم بود که پس از آمیختگی رومیان با یونانیان و نشان‌پذیری از اندیشه‌های فلسفی و یونانی، دو اصطلاح «اخلاق حسنه»^۲ و «اخلاق سیئه»^۳ به دست حقوقدانان رومی پدید آمد (احمدی و استانی، ۱۳۴۱، ص ۱۱۸-۱۱۷).

در تعریف اخلاق حسنه در مجموع، سه دیدگاه برجسته وجود دارد: نظریه جامعه‌شناسی، نظریه فلسفی و نظریه حقوقی. براساس نظریه جامعه‌شناسی، اخلاق حسنه همان عادت‌ها و آداب و رسوم جاری یک جامعه است. آنچه مردم عادت کرده‌اند و افکار و وجدان جامعه پسندیده است، مربوط به اخلاق حسنه است.

۱. Morals
 ۲. Boni Mores
 ۳. Mail Mores

اخلاق حسنه براساس این نظریه، امری است نوعی. نظریه فلسفی، اخلاق حسنه را آرمانی و اخلاقی می‌داند. بر پایه این دیدگاه، اخلاق حسنه امری شخصی است و به اندیشه‌های دادرسان و اشخاص بستگی دارد. همه مردم باید برای زندگی خوب، ایده‌آل اخلاقی را الگوی خویش قرار دهند. در نظریه حقوقی، اخلاق حسنه نه عادت‌ها و رسم‌های جاری یک جامعه و نه قواعد اخلاقی صرف است. اخلاق حسنه، قواعد اخلاقی موجود و محقق است که شالوده قوانین و جزو هنجارهای حقوقی قرار گرفته و به همین دلیل دارای ضمانت اجرا است (احمدی و استانی، ۱۳۴۱، ۱۱۴).

به‌رغم این نظریه‌های سه‌گانه، اخلاق حسنه را می‌توان دسته‌ای از اعتقادات عمومی دانست که در بیرون از قلمرو حقوق - قانون یا عرف و عادت - و نیز خارج از نفسانیات محض، وجود دارد و برای تنظیم زندگانی جامعه و رسیدن به مقصد زندگی اجتماعی با حقوق همکاری می‌کند.

حال این پرسش مطرح می‌شود که بین اخلاق حسنه و نظم عمومی چه رابطه‌ای وجود دارد؟ آیا این دو مفهوم از یک جنس هستند یا دو چهره گوناگون یا در برابر هم استقلال دارند؟

در پاسخ باید گفت اخلاق حسنه چهره خاصی از نظم عمومی است. با آنکه منظور نهایی اخلاق، ساختن انسانی منزه و پارساست و حقوق به برقراری عدالت و برابری نظر دارد، نظام حقوقی هیچ‌گاه بی‌نیاز از اخلاق نبوده است؛ زیرا در بسیاری از موارد، برای حفظ عدالت اجتماعی ناگزیر است که پاره‌ای از قواعد اخلاقی را حمایت کند. گروهی از قواعد اخلاقی را که در متون قوانین امری آمده یا مبنای این‌گونه قوانین قرار گرفته است، باید در شمار قواعد مربوط به نظم عمومی آورد؛ ولی گروه دیگر که ضمانت اجرای آن فقط وجدان عمومی است، با عنوان ویژه «اخلاق حسنه» مورد استناد قرار می‌گیرد. از سوی دیگر، مبنای قواعد حقوق تنها اخلاق نیست و گاه ضرورت‌های اقتصادی و سیاسی، اصولی را به وجود می‌آورد که اخلاق در آن زمینه حکمی ندارد. پس احتمال دارد امری که خلاف نظم عمومی است، با هیچ‌یک از قواعد اخلاقی تعارض نداشته باشد. بدین ترتیب نظم عمومی و اخلاق حسنه هر کدام قلمرو ویژه‌ای می‌یابد که در عین ارتباط و نفوذ در یکدیگر، جداگانه باید مورد توجه قرار گیرد. با وجود این، چون امری که خلاف اخلاق حسنه است نظم عمومی را نیز برهم می‌زند و هیچ‌گاه حقوق نمی‌تواند به امور غیراخلاقی بی‌اعتناء بماند، به اصطلاح منطقی، رابطه این دو مفهوم را باید عموم و خصوص مطلق دانست؛ بدین تعبیر که آنچه با اخلاق حسنه منافات دارد، با نظم عمومی نیز مخالف است (قربان‌نیا، ۱۳۷۸، ص ۳۸-۳۶). البته به نظر می‌رسد که رابطه بین این دو مفهوم از نظر منطقی، عموم و خصوص مطلق نباشد؛ زیرا آنگاه چنین رابطه‌ای (عموم و خصوص مطلق) برقرار خواهد بود که یکی از آن دو مفهوم بر تمامی مصادیق دیگری صدق کند، بی‌آنکه عکس آن صادق باشد که این امر، مبین نفی استقلال اخلاق حسنه است. پس با عنایت به وجوه افتراق این دو مفهوم، باید گفت که رابطه آنها از نظر منطقی، عموم و خصوص من وجه است.

با توجه به ارتباط عمیق اخلاق حسنه با نظم عمومی، گروهی از نویسندگان حقوقی در مقام ارائه تعریف جامعی برای هر دو مفهوم برآمده‌اند و مجموع قواعد ضروری برای زندگی اجتماعی را مطرح ساخته‌اند. اگرچه تعابیر و استدلال‌های دیگری نیز در این خصوص مطرح است، لیکن به دلیل مجال اندک، به همین مطالب اکتفا می‌شود.

۶. نتیجه‌گیری

نظم عمومی، ارتباط مستقیمی با منافع و مصالح جامعه یافته است و در نظام‌های مختلف فکری، معنا و گستره متفاوتی داشته و با ایدئولوژی حاکم، خط‌مشی سیاسی و ملاحظات اجتماعی، اقتصادی و اخلاقی هر جامعه عمیقاً پیوند خورده است؛ از این رو تفسیر و تحلیل این مفهوم جز با در نظر داشتن بستر زمانی و مکانی طرح موضوع امکان‌پذیر نیست.

مهم‌ترین رهیافت پژوهش، اثبات لزوم ارائه چارچوب و تعریف قانونی از نظم عمومی بوده است؛ چرا که بهره‌گیری از این اصطلاح، با توجه به کلیت و نسبیّت آن در قانون، بدون تعیین دامنه و مبنا و دیگر جهات، بی‌گمان از شفافیت و جامعیت چارچوب تجلی یافته حقوق فردی اشخاص در مواد قانونی خواهد کاست. بنابراین، طرح و بررسی این مفهوم فقط در دکتترین حقوقی و در مقام توجیه ضرورت مقابله و واکنش جامعه نسبت به رفتارهای مجرمانه و مُعَنون به عنوان خاص قانونی، منطقی و از این حیث قابل پذیرش خواهد بود. اگرچه باید این نکته را در نظر داشت که اصولاً عدم بهره‌گیری بی‌حد و حصر از این مفهوم موسّع، از توسّل جُستن به آن بسیار بهتر است.

بدیهی است که بهره‌گیری از تجربه دیگر کشورها، بویژه کشور انگلستان، در زمینه تبیین صریح چارچوب نظم عمومی و تعیین مصادیق قانونی آن در قلمرو حقوق کیفری، می‌تواند زمینه بسیاری از ابهامات موجود در این ارتباط را محدود یا اساساً مرتفع نماید. لذا قانونگذار ما می‌تواند با ارائه تعریف مُتقنی از نظم عمومی و مصادیق احصا شده آن، صراحتاً آن را دائر مدار نظام قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها اعلام نماید، یا اینکه همچون برخی کشورهای تابع نظام کامن‌لا، می‌تواند مجموعه مستقل و قانونمندی را تحت عنوان قانون نظم عمومی وضع نماید.

به نظر می‌رسد استفاده از دو یا چند معیار عینی همچون تعدد مرتکب، گستردگی دامنه آثار رفتار ارتكابی، اخلال به انسجام و بافتار اجتماعی، علنی بودن رفتار و توسّل به خشونت، موجب احصای دقیق جرایم ضد نظم عمومی می‌شود. در مقام احصای جرایم ضد نظم عمومی، ضروری است که قانونگذار در نظر داشته باشد که هدف از وضع چنین جرایمی، حمایت از شهروندان است و در این جرایم، مردم مرجع حمایت هستند نه سازمان حکومت. حقوق دفاعی متهم، حدود اختیارات و وظایف نهادهای عدالت کیفری مانند پلیس، دادسرا و دادگاه در فرایندهای تعقیب، تحقیق و دادرسی مربوط به جرایم بر ضد نظم عمومی همانند جرایم عمومی و عادی باید باشد. نهادهای عدالت کیفری، جرایم ضد نظم عمومی را نباید مصداقی از جرایم ضد امنیت تلقی نمایند؛ بنابراین، محدودیت‌های مقرر برای متهمان و مرتکبان جرایم ضد امنیت، نباید به متهمان و مرتکبان جرایم بر ضد نظم عمومی در فرایندهای تعقیب، تحقیق، دادرسی و اجرای حکم، تسری یابد.

همچنین، انفکاک معنا و قلمرو نظم عمومی از مفاهیم به ظاهر متشابهی همچون اخلاق حسنه - با عنایت به ماهیت، قلمرو و آثار متفاوت آنها - ضرورتی است که در متون قانونی و ادبیات حقوق کیفری کشور باید مورد توجه واقع شود.

۱. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷). لغت‌نامه دهخدا. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، ج ۱۴.
۲. ابدالی، مهرزاد (۱۳۸۰). نظریه کلی نظم عمومی و اخلاق حسنه در حقوق مدنی. رساله دکتری. تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
۳. احمدی و استانی، عبدالغنی (۱۳۴۱). نظم عمومی در حقوق خصوصی. تهران: چاپ روزنامه رسمی.
۴. احمدی، بابک (۱۳۷۴). کتاب تردید. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۵. اردبیلی، مولی احمد (۱۴۱۹ق). مجمع الفائده و البرهان. قم: مؤسسه النشر الإسلامی، ج ۱۲.
۶. اشتراوس، لئو (۱۳۷۳). فلسفه سیاسی چیست؟ ترجمه دکتر فرهنگ رجایی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۷. افتخارزاده، یحیی (۱۳۷۷). نظمیة در دوره پهلوی. تهران: انتشارات اشکان.
۸. بوشهری، جعفر (۱۳۷۹). حقوق جزا، اصول و مسائل. تهران: شرکت سهامی انتشار.
۹. پرایس، وینست (۱۳۸۲). افکار عمومی. ترجمه علی رستمی و الهام میرتهامی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۱۰. جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۷۷). ترمینولوژی حقوق. تهران: انتشارات گنج دانش، ج ۹.
۱۱. حبیبزاده، محمدجعفر (۱۳۷۷). رژیم قانونی بودن حقوق کیفری؛ عامل مؤثر در رشد و توسعه. مجله حقوقی دادگستری، شماره ۲۳، ص ۵۶-۳۱.
۱۲. حسینی دولت‌آباد، سید علی (۱۳۷۹). موانع اجرای قانون خارجی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، رشته حقوق خصوصی. تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
۱۳. خوبی، ابوالقاسم (بی‌تا). مصباح الفقاهه. تقریر محمدعلی توحیدی تبریزی. قم: مؤسسه انصاریان للطباعة و النشر، ج ۵.
۱۴. دامغانی، محمدتقی (۱۳۵۷). اولین قوانین قبل از مشروطیت. تهران: انتشارات بهزاد.
۱۵. درن، ایو (۱۳۶۷). نظم عمومی و حقوق قابل اجرا. ترجمه محمد اشتری. مجله حقوقی دفتر خدمات بین‌المللی، شماره ۹، ص ۲۰۸-۱۶۷.
۱۶. سنهوری، عبدالرزاق احمد (بی‌تا). الوسيط فی شرح القانون المدنی الجدید. بیروت: دار احیاء التراث العربی، ج ۱.
۱۷. شهری، جعفر (۱۳۸۳). طهران قدیم. تهران: انتشارات مهارت، چاپ چهارم، ج ۵.
۱۸. صادقی، محسن (۱۳۴۸). مفهوم و اعمال نظم عمومی در مراجع قضایی و شبه قضایی و جلوه‌های نوین آن. مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۶۸، ص ۸۹-۱۱۴.
۱۹. صدارت، علی (۱۳۴۰). حقوق جزا و جرم‌شناسی. تهران: کانون معرفت.
۲۰. قربان‌نیا، ناصر (۱۳۷۸). اخلاق و حقوق بین‌الملل. تهران: انتشارات سمت.
۲۱. کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۳). مبانی حقوق تعهدات. تهران: نشر میزان، چاپ دوم.

۲۲. لازار، ژودیت (۱۳۸۶). **افکار عمومی**. ترجمه مرتضی کتبی. تهران: نشر نی، چاپ چهارم.
۲۳. الماسی، نجادعلی (۱۳۷۶). **تعارض قوانین**. تهران: مرکز نشر دانشگاهی، چاپ پنجم.
۲۴. منصورنژاد، محمد (۱۳۸۲). **بررسی تطبیقی تعامل مردم و حاکم از دیدگاه امام محمد غزالی و امام خمینی**. رساله دکتری. تهران: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.
۲۵. مؤمن، محمد (۱۴۱۹ق). **تسدید الأصول**. قم: مؤسسه النشر الإسلامی، ج ۲.
۲۶. میرمحمد صادقی، حسین (۱۳۸۰). **حقوق کیفری اختصاصی، جرایم علیه امنیت و آسایش عمومی**. تهران: نشر میزان.
۲۷. نوبهار، رحیم (۱۳۹۸). **از حفظ حکومت تا حفظ نظام. پژوهش حقوق عمومی، سال ۲۱، شماره ۳۶، ص ۴۱-۶۴**.
۲۸. وال، ژان (۱۳۷۰). **بحث در مابعدالطبیعه**. ترجمه یحیی مهدوی. تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.

۲۹. Allen, C.K. (۱۹۶۶). **Law in the Making**. London: Butterworth's Pub.
۳۰. Card, Richard (۱۹۸۷). **Public Order, the new Law**. London: Butterworth's Pub.
۳۱. Cole, George F. ; Smith, Christopher E. & DeJong, Christina (۱۹۹۸). **The American System of Criminal Justice**. U. S. A: West/Wadsworth Publishing, Eighth ed.
۳۲. Roach, John & Jurgen, Thomanek (۱۹۸۵). **Police and public order in Europe**. London: Taylor & Francis.
۳۳. Thornton, Peter (۱۹۸۷). **Public Order Law**. London: Blackstone Press Limited.

